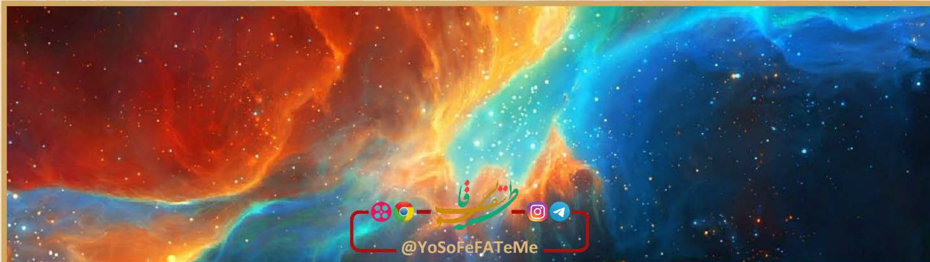


پایان زندگی در دنیا (تجارب نزدیک به مرگ از دیدگاه روایات اسلامی)



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

ضریس کنانی گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم: مردم می‌گویند آب فرات از بهشت خارج می‌شود. چگونه می‌شود درست باشد در صورتی که این آب از مغرب جاری است (یعنی سر چشمه‌اش مغرب زمین است) و در بین راه چشمه‌ها و جویبارهای دیگری به آن ریخته می‌شود؟ حضرت فرمودند: بلی من هم شنیده‌ام (مقصود شنیدن از پدران و اجدادشان می‌باشد) که خداوند در مغرب زمین بهشتی خلق فرموده است و آب فرات شما از آن خارج می‌گردد، و ارواح مؤمنین عصر هر روز به آن بهشت می‌روند و از میوه‌های آن می‌خورند و از نعمت‌های دیگر خداوند بهره می‌گیرند، و هم‌دیگر را ملاقات می‌کنند و چون فجر صادق طلوع کند از آن خارج می‌شوند. و در هوا میان آسمان و زمین در پرواز درآیند و رفت و آمد کنند و چون خورشید برآید، به گور خود رسند و در هوا با هم ملاقات نمایند و هم‌دیگر را بشناسند



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

سپس فرمود: و خدا را دوزخی است در مشرق که آن را برای جایگاه کفار آفریده؛ که شبانه در آن از زقّوم بخورند و از حمیم بنوشند، و چون سپیده بدمد به سرزمینی در یمن بجهند به نام برهوت، که از همه‌ی آتش‌های دنیا گرم‌تر است، و در آن با هم ملاقات کنند و هم‌دیگر را شناسایی کنند و چون شب شود به آتش بازگردند، و پیوسته چنین باشند تا روز قیامت...

قسمتی از تجربه نزدیک به مرگ از زبان سارا؛ سپس از جائی سر درآوردم که بهترین طوری که می‌توان آن را توصیف کرد یک دنیای نور است. همه‌چیز بسیار تمیز، درخشنده و براق بود، مانند الماس، و همه‌چیز به نور زنده بود. درختان، گل‌ها، و تمام گیاهان آن‌جا بسیار تازه و با طراوت و بدون کوچک‌ترین عیب و نقصی بودند. حتی یک برگ زرد یا شاخهٔ خشک روی آن‌ها دیده نمی‌شد



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

به جائی رسیدم که مانند یک درگاه بود، و نور بسیار درخشنده‌ای از آن می‌تابید، به طوری که نمی‌شد ماوراء آن درگاه یا اعماق نور را دید. با این حال نور چشم من را آزار نمی‌داد. وقتی از درگاه عبور کردم خود را از ۳ دید مختلف می‌دیدم و درباره هر چیز دیگر نیز دید ۳۶۰ درجه داشتم. خود را می‌دیدم که به سمت بالا و به سوی مرز ابر گونه‌ای صعود می‌کردم.}{تجربه نزدیک به مرگ از زبان سارا؛ اولین دری که من با آن مواجه شدم به طرف یک جهنم معمولی باز شد. در آن‌جا جیغ و فریادهای انسان‌هایی لخت که در یک منجلاب و فاضلاب جوشان گرفتار بودند به گوش می‌آمد. دیوها و حیوانات مردم را به هر روشی شکنجه می‌دادند. بوی تعفن و گرما غیر قابل تحمل بود، قسمتی از من مجذوب تنوع درد و رنج فلج‌کننده پایان‌ناپذیری که در انتظار این مردم است شده بود



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

تقریباً تمامی وجود من می‌خواست از آن‌جا به‌رود و من هیچ مانعی در انجام آن نداشتم. احساسم به من می‌گفت که هر که بخواهد می‌تواند از این‌جا رها شود. چیزی این انسان‌ها را اسیر نکرده است جز اعتقادشان به عملی آن‌ها را رنج می‌دهد.} طبرسی، از نافع، از عبدالله بن عمر روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر گاه یکی از شما از دنیا به‌رود، جایگاهش صبح و شب به او نشان داده می‌شود. چنان‌چه بهشتی باشد، جایگاهش در بهشت و چنان چه دوزخی باشد جایگاهش در جهنم به او نشان داده و گفته می‌شود: این جایگاه توست تا زمانی که خداوند در روز قیامت تو را دوباره زنده کند. {تجربه نزدیک به مرگ از زبان راجر؛ داخل مکانی تاریک شدم و هیچ‌چیز اطرافم نبود. اما نترسیده بودم. آن‌جا واقعاً آرام و آسوده بود. سپس در مقابلم شروع به دیدن تمامی زندگیم کردم



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

مثل فیلمی که روی صفحه یا پرده انداخته می‌شود، از نوزادی تا بزرگسالی. بسیار واقعی بود! می‌توانستم احساسات افرادی را که سال‌ها با آن‌ها در ارتباط بودم را حس کنم. می‌توانستم احساسات خوب و بدی را که من در آن‌ها موجب شده بودم را دریافت کنم. قادر بودم آن‌ها را بهتر از آن‌چه خودشان تجربه کرده بودند، احساس کنم. آن‌جا حساب تمام کارهای من بود. بعد از پایان نمایش، همه‌چیز برای مدتی تاریک شد. سپس با دانشی که به دست آورده بودم فهمیدم که من لایق مکانی هستم که بهشت نام دارد بدون آن‌که بدانم بهشت چه شکلی دارد یا چه چیزی هست! احساس شگفتی از آرامش داشتم که قوی‌تر و قوی‌تر می‌شد. در تاریکی، شروع به دیدن نوری در فاصله‌ای دور کردم. به سمت آن جذب می‌شدم. نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شدم. سپس داخل آن مدار اطراف نور شدم. شبیه مخروطی از نور و بسیار عظیم بود



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

زمانی که آن‌جا بودم کلماتی (آرامش، شادی، خوشبختی، عشق، جاودانگی) شنیدم. به یاد دارم که آن ۵ کلمه (همگی به صورت یک واحد) برای من تنها چیز حائز اهمیت در جهان شده بودند و به منظور ورود به نور باید از تمامی چیزهای دیگر خلاص می‌شدم.} محاسن: در حضور امام صادق علیه السلام سخن از ارواح مومنان به میان آمد، حضرت فرمود: ارواح مومنان در برزخ با هم ملاقات و دیدار می‌کنند. آن‌گاه شخصی با تعجب و شگفتی از حضرت پرسید: آیا ملاقات می‌کنند؟ فرمود: بلی، و با یک‌دیگر گفتگو می‌نمایند و هم‌دیگر را می‌شناسند. وقتی کسی را دیدی، می‌گویی فلانی است. {تجربه نزدیک به مرگ؛ وقتی به انتهای تونل رسیدم، توانستم مردمانی را ببینم. به نظر می‌رسید که از میان تنه با بالا هستند. اصلا نترسیده بودم. همه خندان و خوشحال بودند. چهره‌هایی را دیدم که می‌شناختم. پدرم و دو پدر بزرگم را دیدم}



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

نوادر: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به یکی از یاران فرمود: حالت چگونه خواهد بود هنگامی که دو مامور قبر نزد تو بیاید؟ پرسیدند: یا رسول اللّٰه! دو مامور قبر که هستند؟ فرمود: دو فرشته‌ای که خشن و سنگ‌دل هستند؛ صدایی دارند چون رعد کوبنده، دیدگانی چون برق خاطف، برقی که چشم را می‌زند، موی بدنشان آن قدر بلند است که روی زمین کشیده می‌شود و با دندان خود زمین را می‌شکافند، و از تو سوال می‌پرسند. {تجربه نزدیک به مرگ از زبان سارا؛ دیدم که موجودی شیطانی با چشمانی بزرگ و دندان‌هایی عجیب آن شعله را احاطه کرد و رقص‌کنان در حالی‌که آب از دهانش می‌ریخت به طرف من آمد. نگاه‌ش ترس‌ناک بود، دندان‌ها را و زبان تیزش را به طرف من به هم می‌زد. من نمی‌دانستم به کجا از این موجود فرار کنم قبل از این‌که مرا به‌بلعد ولی انگار به زمین چسبیده بودم همان‌جا ماندم



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

چشمانم را بستم، و منتظر این شدم که توسط این موجود بلعیده شوم که متوجه شدم آن موجود بدون هیچ عکس عملی از من گذشت و با دید درونی‌ام دیدم که آن موجود در موقع گذشتن از درون من می‌خندد.} محمد بن حمران، از زراره روایت می‌کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که ایشان می‌فرمود: به همراه هر انسانی دو فرشته هست که هر آن چه را که از دهان خویش خارج می‌کند، می‌نویسند و سپس آن را به دو فرشته‌ای که بالاتر از آنان قرار دارند، تحویل می‌دهند و آنان نیز تمامی نیکی و بدی‌های آن‌ها را ثبت می‌کنند و آن چه را که در قالب نیکی و بدی نمی‌گنجد، کنار می‌گذارند.
{تجربه نزدیک به مرگ از زبان دبی؛ راهنماها دو کتاب به همراه خود و برای مطالعه من داشتند. کتاب اول درباره زندگی من بود. می‌توانستم صفحات آن را ورق بزنم و به اتفاقات مختلف (زندگیم) بنگرم



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

و آن‌ها به من کمک می‌کردند که در مورد خوب و بد آن قضاوت کنم. تصمیمات خوب من توسط مردمی که در طرف دیگر پل بودند مورد تجلیل قرار می‌گرفت. صفحات کتاب بیشتر مانند فیلم بودند و می‌توانستم ببینم که هر تصمیم من چه اثری روی تمام افراد دیگر گذاشته است.}{تجربه نزدیک به مرگ از زبان تریشیا بارکر؛ در این موقع بود که ناگهان دو موجود بسیار خارق‌العاده و نورانی را دیدم. احساس کردم آن‌ها باهوش‌ترین موجوداتی هستند که تاکنون ملاقات کرده‌ام. آن‌ها نه مونث بودند و نه مذکر، و بسیار خوش‌سیما و قدبلند بودند؛ حدود ۲/۵ متر یا بیشتر. آن‌ها موهایی بلند تا شانه داشتند و از نوری سیال ساخته شده بودند. بعضی به چنین موجوداتی فرشته میگویند. نمی‌دانم آیا آن‌ها واقعا فرشته بودند یا نه. تنها می‌دانم که به محض دیدن، آن‌ها را به‌عنوان موجوداتی خارق‌العاده باهوش درک کردم



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

ولی آن‌ها را فرشته می‌نامم زیرا نام بهتری برای آن‌ها ندارم. آن‌ها جزء جدیدی از واقعیت پیش رویم بودند و حالت رویا و خواب نداشتند. من هزاران بار خواب دیده‌ام، ولی این یک خواب نبود، بلکه واقعی‌تر و ملموس‌تر از تمام لحظات بیداری زندگی‌ام بود. می‌دانستم که درک آن‌ها از این بعد جدید، که تازه به رویم گشوده شده بود، بسیار کامل‌تر و عمیق‌تر از درک من بود. بیشتر آن‌چه درک می‌کردم به صورت غریزی و حس ششم بود. درک می‌کردم که می‌توانم به آن‌ها اعتماد کنم و آن‌ها آن‌جا هستند که به من کمک کنند و راحتی ببخشند. فرشته‌ها از چشمان خود نوری را به درون روح من فرستادند و با دریافت این نور، بلافاصله آرامش زیادی من را فرا گرفت. احساس می‌کردم همه‌چیز درست خواهد بود. آن‌ها گفتند که این‌جا همراهم خواهند بود و چیزی برای ترسیدن وجود ندارد



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

آن‌ها امواجی از نور را به سوی من می‌فرستادند که در آن پیام‌هایی بود. ولی این پیام‌ها کلمات نبودند، بلکه افکار و احساساتی کامل و جامع بودند که در من شکل می‌گرفتند. من این اطلاعات و دانش را با سرعتی سرسام‌آور، که از سریع‌ترین شبکه‌های ارتباطی در دنیا سریع‌تر است، دریافت و جذب می‌کردم. می‌دانستم که آگاهی و ادراک من، فهم من از جهان هستی، و توانایی‌ام برای تجربه کردن لذت و سرور، همه به سرعت در حال افزایش هستند.} خالد بن نَجیح، از امام صادق روایت می‌کند: در روز قیامت، نامه اعمال انسان را به دستش می‌دهند و می‌گویند: بخوان. پرسیدم: آیا انسان می‌داند در آن‌چه چیزی نوشته شده است؟ فرمود: همه آن اعمال را به خاطر می‌آورد، لحظه به لحظه، کلمه به کلمه، هر قدمی که برداشته و هر کاری را که انجام داده به خاطر می‌آورد، گویی در همان لحظه آن را انجام داده است



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

تجربه نزدیک به مرگ از زبان فیلیس آتواتر؛ انتظار داشتم که نمایش زندگیم را به شکلی مانند یک صفحه سینما یا فیلم ببینم، ولی این طور نبود. برای من یک مرور زندگی نبود، بلکه دوباره زیستن تمام زندگیم بود، هر فکر که هرگز از سرم گذشته بود، هر کلمه که هرگز گفته بودم، و هر عملی که هرگز انجام داده بودم. به علاوه اثر و نتیجه هر فکر، هر سخن، و هر عمل بر روی همه و هر کسی که هرگز در محیط و حیطه تاثیر گذاری من قرار گرفته بود را تجربه کردم، چه آن‌ها را می‌شناختم چه نمی‌شناختم، حتی غریبه‌ای که در خیابان از کنار من عبور کرده بود، و هم‌چنین اثر هر فکر و گفتار و کردار من بر روی آب و هوا، گیاهان و درختان، حیوانات، خاک، هوا، ... این دوباره زیستن تمامی زندگی من به عنوان فیلیس.
بود، کامل و با تمام جزئیات و عواقب آن



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

از هیچ ریزه‌کاریی صرف نظر نشده بود، حتی کوچک‌ترین حرف نابجا و اشتباه لپی. هیچ خطا و اتفاقی نادیده گرفته نشده بود. اگر چیزی به نام جهنم وجود دارد، به نظر من همین بود. من اصلاً باور نمی‌کردم و ایده‌ای نداشتم که حتی کوچک‌ترین فکر و تصور من، کوچک‌ترین سخن و عمل من حفظ شده و به حساب آمده است، و هنگامی که من آن را صادر کرده‌ام، در جهان منتشر شده و حیات مستقل خود را پیدا کرده است. نه هیچ ایده‌ای داشتم که انرژی این حیات (اعمال و افکارم) بر روی تمام کسانی که آن‌ها را لمس کرده یا نزدیک آن‌ها آمده اثر گذاشته است. مانند این است که ما در یک نوع دریای بزرگ از انرژی و افکار همه‌ی ما زندگی می‌کنیم و هریک از ما در مورد آن‌چه که به این دریا اضافه می‌کنیم و کیفیت آن (و اثری که روی آن می‌گذاریم) مسئول هستیم



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

تجربه نزدیک به مرگ از زبان فرانساین؛ خاطره بعدی من این است که زندگی‌ام را عمیقا مرور کردم. موجوداتی که با من بودند به من جزئیات هر اشتباهم را نشان دادند. این مرور زندگی چنان با ریزترین جزئیات آن همراه بود که حتی نگاه‌های نادرستی که به کسی کرده بودم به من نشان داده می‌شدند. به من نشان داده شد که چطور رفتارم باعث رنجش دیگران شده است و این‌که این مسئولیت من است که مراقب پاسخ‌هایی که (در مقابل مشکلات زندگی و یا بدرفتاری دیگران) از خود صادر می‌کنم باشم و دیگران را به طور کامل دوست داشته باشم



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

امام صادق علیه السّلام فرمودند: آن‌ها در قبرهای خود خواهند ماند و از آن‌جا بیرون نخواهند گردید، هر کدام از آن‌ها که کارهای نیک انجام داده باشند و عداوت و عنادی از آن‌ها نسبت به ما ظاهر نشده باشد، از قبر او راهی به طرف بهشتی که خداوند در مغرب آفریده است، باز می‌گردد و روح و بشارت به قبر او می‌رسد. این چنین آدمی در قبر خود (جایگاه برزخی خود) زندگی می‌کند تا روز قیامت برپا شود، در آن هنگام در پیش‌گاه عدل خداوندی حاضر می‌گردد و به حساب کار او می‌رسند و خوبی‌ها و بدی‌های او را در نظر می‌گیرند، در این‌جا یا به طرف بهشت می‌روند و یا به طرف دوزخ ره‌سپار می‌شوند، وضع این‌ها بستگی به امر خداوند دارد. {تجربه نزدیک به مرگ از زبان شارون؛ وقتی اولین‌بار مردم و سفرم به بهشت را آغاز کردم، تونلی ابر مانند را به یاد می‌آورم که به آن وارد شدم. تونل مستقیما به سمت بالا نمی‌رفت



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

بلکه بیشتر به نظر می‌آمد به دنیائی موازی می‌رود. من به آرامی در تونل حرکت می‌کردم، روشن بود ولی به نظر می‌آمد سایه‌هائی مثل شاخه‌های درخت اطراف آن را احاطه کرده است. احساس من چندان زمینی نبود و خیلی قوی‌تر بود. من از ورودی به «سمت دیگر» می‌رفتم، به سمت بهشت و خانه، به سمت خدا.
این انتقال برایم اصلا عجیب نبود.}{تجربه نزدیک به مرگ از زبان شارون؛ همان‌طور که به اطراف نگاه می‌کردم تا با محیط آشناتر شوم، در فاصله نزدیکی برج‌ها و ساختمان‌های عظیمی را دیدم که همگی با رنگ‌های باورنکردنی و جذاب برق می‌زدند. آسمان با رنگ‌های مختلف از آبی تا بنفش می‌درخشید.
دشت‌های سرسبز گسترده و درختان با شکوه بودند. این‌ها خلقت خداوند و همه در هماهنگی کامل بودند. به نظر می‌رسید همه نواحی زمین در بهشت یافت می‌شود اما مثل زمین نیست و بهتر است}



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

{تجربه نزدیک به مرگ محمد؛ ارواح دیگری نیز آن‌جا بودند و می‌دیدم که بعضی نور و امکان بیشتر و بعضی نور و امکان کمتری نسبت به من دارند. ولی من نسبت به آنانی که از من پیشرفته‌تر و نورانی‌تر به نظر می‌رسیدند ذره‌ای احساس قبطه نمی‌کردم. کاملاً برایم روشن بود که آن‌ها ظرفیت و رشد خود و من ظرفیت رشد خود را دارم و هر کدام از ما در موقعیتی هستیم که باید باشیم.} تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: چون مرا به آسمان بردند فرشته‌ای دیدم که لوح نوری به دست داشت و پیوسته بی آن‌که به راست و چپ رو کند بدان نگاه می‌کرد، بر هیئت حریر بود، به جبرئیل گفتم: این کیست؟ گفت این ملک الموت است و مشغول جان‌گرفتن است، گفتم: ای جبرئیل مرا نزد او ببر تا با او سخن گویم...



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

مرا نزدش برد و به او گفتم: آیا هر که مرده و می‌میرد تو جانش را ستانی؟ گفت: آری، گفتم: خود بالای سرش روی؟ گفت: آری، خدا همه دنیا را به مانند یک درهمی برای من مسخر کرده که در دست کسی باشد و آن را به‌چرخاند، هیچ خانه در جهان نیست جز این‌که من هر روز پنج بار در آن درآیم و به خاندانی که بر مرده خود گریند می‌گویم: گریه نکنید که من باز آیم و باز آیم تا هیچ کدام شما نمانید. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: ای جبرئیل، مرگ بس است برای کوبنده‌گی؟ گفت: آن‌چه پس از مرگ است، کوبنده‌تر و بزرگ‌تر است. {تجربه نزدیک به مرگ از زبان بیل؛ ما همه به هم متصل هستیم و این الگوی پیوند بخشی از یک کارکرد بزرگ‌تر است. انسان تنها مخلوقی است که در تصمیم‌گیری‌هایش تحت قانون علت و معلول است...



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

دخالتی که نفس انسان در قوانین علت و معلول هستی می‌کند، باعث عدم تعادل شدیدی بین انسان و هستی می‌شود. از هم گسیختگی عمیقی بین آن‌که هستیم و چگونگی هماهنگی ما با چیزها وجود دارد. به جای زندگی در این دنیا، ما آن را تحت سلطه‌ی خود درآورده‌ایم. به همین خاطر ما دیگر بخشی از جهان نیستیم. می‌توانم فریاد دنیا را بشنوم}{تجربه نزدیک به مرگ از زبان بنی؛ من بالای بدنم شناور نبودم یا چیزی شبیه به آن. هر سه دفعه ناگهان متوجه می‌شدم که "در آن سو" هستم. نمی‌ترسیدم. اولین چیزی که دیدم یک چهره بود اما نه چهره‌ی مسیح بود، نه خدا و نه یک شخص روحانی. آن شبیه چهره‌ی "هستی" بود. به عبارت دیگر آن چهره شبیه تمام صورت‌هایی بود که در گذشته بوده‌اند و اکنون هستند، مرد و زن. چشم‌هایی شبیه تمامی چشم‌هایی که تا به حال بوده‌اند از مرد و زن...}



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که شخص در قبرش است، از او سوال می‌پرسند و هنگامی که ایمانش ثابت شد، قبرش به اندازه هفت ذراع گسترده می‌شود و دری به سوی بهشت بر او باز می‌کنند و به او می‌گویند: مانند عروس با روشنی دیده به‌خواب. {تجربه نزدیک به مرگ؛ ناگهان در فضا جایی که تنها موجود زنده من بودم در فضا معلق شدم. همه‌جا کاملاً تاریک بود، اما نور درخشانی مرا دربرگرفته بود. در واقع، من خود نور بودم و کل چیزی که زنده بود. هیچ‌چیز دیگری غیر از من وجود نداشت. لذت ناب و عشق بی‌قید و شرطی در وجودم جریان یافت، حس شکوهی که نمی‌توان آن را توصیف کرد. حسی مانند اوج لذت‌جنسی که بی‌نهایت زیاد بود. زمان مفهومی نداشت. فقط من بودم. من وجود داشتم. من بودم و دیگر هیچ. برای همیشه این‌جا بوده، خواهم بود و خواهم ماند...



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

فکری به ذهنم رسید که شگفت‌انگیز بود اما لازمه‌اش حرکت بود. لازم بود باعث بوجود آمدن "جریان انرژی" شوم. در آن لحظه، میل طاقت فرسا و حس اجباری به آغاز جریان انرژی در وجودم احساس می‌کردم}{تجربه نزدیک به مرگ از زبان محمد؛ من در جائی از تجربه‌ام از یک تونل عبور کردم و با سرعت به سمت نوری درخشان حرکت کردم، ولی نمی‌دانم دقیقاً در چه نقطه‌ای از تجربه‌ام بود زیرا زمان برایم معنای خود را از دست داده بود. من به مکانی نورانی و دل‌نشین رفتم که احساس کردم خانه و وطن حقیقی من است و من به طور کامل به آن جا تعلق دارم و زندگی من در دنیا مانند تبعید یک نفر به جزیرهای دورافتاده و ناسازگار است. در این مکان گذشته و آینده و دور و نزدیک و تاریک و روشن معنائی نداشت وخاصیت خود را از دست داده بود. همه‌چیز عالی و در حد کمال به نظر می‌رسید}



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: دل بستگیبه دنیا ریشه و سرچشمه هر خطایی است. بدیهی است آن‌که دوست بدارد آن‌چه را که خدا دشمن می‌دارد، خطا و جرمش از همه بیشتر و شدیدتر است، چون به هر خطایی تن در می‌دهد. و یکی از اهل بیت عصمت و طهارت فرموده است: اگر تمام دنیا لقمه کوچک کودکانه و لذیذ باشد، ما اهل بیت آن را نمی‌خوریم و به دور می‌افکنیم. بنابراین چه وخیم و شقاوت بار است وضع کسی که در راه دستیابی به آن و حرص بر آن، حدود و مقررات الهی را زیر پا نهد و احکام خداوندی را نادیده بگیرد. و دنیا خانه ای است که اگر به ساکنان و اهل این خانه احسان و نیکی کنی، او هم به تو مهربانی کرده و با نیکی و نام نیک باقی، از تو جدا شده و تودیع می‌کنند



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

امیر مؤمنان علیه‌السلام به بازار بصره تشریف برده، مردم را سرگرم خرید و فروش مشاهده کردند، حضرتش سخت گریسته، آن‌گاه فرمودند: ای بندگان دنیا و کارگزاران آن! هنگامی که روزها به(داد و ستد) سوگند(های پی‌درپی) و شب‌ها به خواب (مرگ‌بار) مشغول بوده و در این بین همواره از عالم آخرت غافل باشید، پس کدام زمان در فکر زاد و توشه سرای دیگر خواهید بود؟ {تجربه نزدیک به مرگ از زبان محمد؛ من درک کردم که هر کسی که می‌میرد یک راهنما دارد. فقط بعضی از ارواح چنان در دنیای خود غرقند که هیچ وقت متوجه این راهنما نمی‌شوند. به عنوان مثال افرادی را می‌دیدم که سالیان زیادی بود که مرده بودند ولی هنوز نگران اموال خود یا مسند خود یا چیز دیگری از دنیا بودند و متوجه نبودند که مرده‌اند و روح آن‌ها هنوز در دنیا و روی زمین اسیر بود...



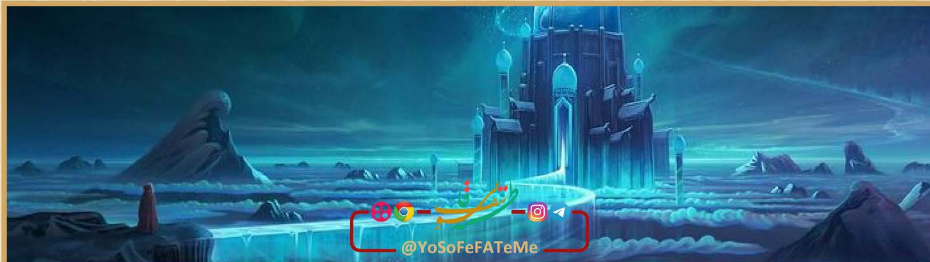
زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

فهمیدم که هر گونه وابستگی دنیائی شدید می‌تواند روح ما را حتی بعد از مرگ اسیر خود نگاه دارد و از صعود آن جلوگیری کند}(تجربه نزدیک به مرگ از زبان متیو؛ مردم را می‌دیدم که در پی زندگی بی‌معنی خود می‌روند، و دربارهٔ چیزهایی که هیچ ارزشی ندارد سخن می‌گویند، در حالی که باور دارند منیت آن‌ها تا ابد باقی خواهد ماند. از چیزهای پیش پا افتادهٔ مادی و دنیایی لذت می‌برند گوئی این چیزها ذره‌ای اهمیت دارند، و با این سرگرمی‌ها حقیقت و نیاز غیرقابل اجتناب رو در رو شدن با مرگ را درون خود سرکوب می‌کنند. در این روز من فقط تاریک‌ترین جنبه‌های انسان‌ها را همه جا می‌دیدم: عشق به مادیات و منیت، تنش و اختلافات بی‌معنی با یک‌دیگر، رقابت و چشم و هم چشمی، و به طور کلی مهم شمردن آن‌چه بی‌اهمیت است و بی‌اهمیت دیدن یا فراموش کردن گنج‌های حقیقی زندگی...}



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

به هنگام قبض روح مؤمنان، محمد صلی الله علیه و آله علی علیه السلام، فاطمه سلام الله علیها، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و ملائکه مقرب علیهم السلام نزد آنان حاضر می‌شوند و هنگامی که خداوند آنان را قبض روح می‌کند، آن روح در قالبی به مانند قالب آنان در دنیا قرار می‌گیرد. آنان می‌خورند و می‌آشامند و اگر کسی نزدشان برود با آن شکلی که در دنیا داشتند، آنان را می‌شناسد. {تجربه نزدیک به مرگ؛ اولین احساس، یک آرامش عمیق بود. بسیار آرام و بی صدا همراه با آسایش خاطری عظیم. هرگز روی زمین چنین احساس باور نکردنی از آرامش نداشتم. شدت این احساسات آنچنان بود که می‌فهمیدید که به هیچ شکل مربوط به زندگی زمینی نیست. تمام نگرانی‌ها، اندیشه‌ها، ترس‌ها و نظرات زمینی‌ام از بین رفت. گویا تمام عمرِ بیش از ۴۷ ساله‌ی من اصلا وجود نداشته است



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

ژرفای این آرامش چنان باورنکردنی و فراتر از حد بود که آرزو می‌کردم روح خود را به خدا بدهم و انتقال به بهشت را بدون حتی یک پرسش بپذیرم. این تصویری از عشق خداست، رها شدن کامل و تام روح که آن‌را بدون هیچ سؤالی در دستان خدا می‌گذاری.} ابن سنان گوید: حضرت صادق دست مرا گرفت، و به بیرون مدینه برد، سپس با پای مبارکش به زمین زد، من نگاه کردم نهری را دیدم که از یک طرف آن آبی جاری است از یخ سفیدتر، و در طرف دیگر آن شیری سفیدتر از یخ، و در وسط آن شرابی که از یاقوت زیباتر است، و من تا به آن روز چیزی زیباتر از آن شرابی که بین شیر و آب بود هرگز ندیده بودم. عرض کردم: فدایت شوم؛ این از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ و منبع آن از کجا است؟ حضرت فرمود: این‌ها چشمه‌هایی است که خداوند آن‌ها را در کتابش ذکر نموده است



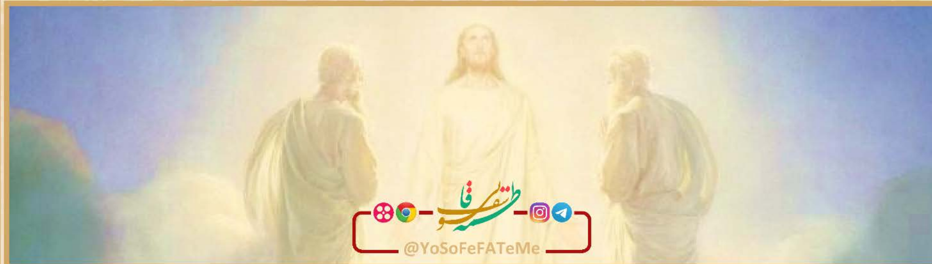
زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

این‌ها چشمه ای از آب، و چشمه‌ای از شیر، و چشمه‌ای از شراب است که جایگاهش در بهشت است و در این نهر جارینَد. و من در کناره‌های آن نهر درخت‌هایی دیدم که دختران بهشتی با موهایی آویزان کنارشان بود، که به زیبایی آن هرگز ندیده بودم، و در دست هر کدام جامی بود که زیباتر از آن هرگز ندیده بودم، و آن‌ها از جام‌های دنیا نیستند. {تجربه نزدیک به مرگ از زبان سارا؛ من دوباره به‌سمت بالای تونل پرواز کردم و دروازه‌های دیگری را امتحان می‌کردم. آن دری مرا مبهوت خود ساخت که زیبایی وصف‌ناپذیری در آن بود. در آن‌جا باغی سرسبز با فواره‌ها و آبشارهایی دیدم، جویبارها و پل‌هایی با رنگ‌هایی بسیار زیبا بر روی آن‌ها ساخته شده بود. تا توانستم زیبایی این صحنه را ستایش کردم. احساس آرامش و نظم خاصی داشت و من با شعفی وصف‌نشدنی به‌سمت آن حرکت کردم}



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

تجربه نزدیک به مرگ‌از زبان پاتی؛ به محض ترک کردن بدنم ستونی از نوری بسیار سفید از بالا به درون اتاق آمد و از میان آن نور زنی زیبا با موهای سیاه و بلند که ردائی به رنگ سفید و هم‌چنین طلایی کم رنگ به تن داشت به پایین آمد. او دستانش را به سمت من گرفت و به من این انتخاب را داد که با او به سوی نور بالا بروم یا اینکه به بدنم باز گردم. در ابتدا خواهان رفتن با او بودم زیرا که آرامش و زیبایی بسیاری را تجربه می‌کردم. هم‌چنین همان طور که نور من را احاطه کرده بود هیچ دردی را احساس نمی‌کردم



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

آل رجاء بجلی از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که مردی به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! به خدا من شما را دوست می‌دارم. فرمود: دروغ می‌گویی! عرض کرد: سبحان اللّٰه! یا امیرالمؤمنین، من به خدا قسم می‌خورم که شما را دوست می‌دارم! حضرت فرمود: دروغ می‌گویی! فرمود: مگر نمی‌دانی خداوند ارواح را دو هزار سال قبل از بدن‌ها آفرید و آن‌ها را در هوا ساکن کرد و سپس آن‌ها را به ما اهل بیت عرضه نمود؟ به خدا قسم هیچ روحی نیست مگر این‌که با بدن آن می‌شناسیم. به خدا قسم تو را در میان آن‌ها ندیده‌ایم. تو کجا بودی؟ حضرت صادق علیه السّلام فرمود: در آتش بود. {تجربه نزدیک به مرگ از زبان ماریون؛ اولین احساس من در نور، احساس بازگشت به خانه بود. تمام وجود من از همین مکان منشأ شده بود و بلافاصله فهمیدم که برای ابد در این مکان خواهم بود



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

هم‌چنین احساس آرامشی غیرقابل توصیف و عظیم و عشقی نامشروط و صحت و سلامت کامل داشتم. در دنیای مادی شما حتی نمی‌توانید تصوری از این عشق داشته باشید. این عشق عشقی بود که زنده بود، بسیار بسیار زنده‌تر از من و شما. واقعاً کلمات نمی‌توانند این تجربه را توصیف کنند. این عشق چنان قدرتمند بود که احساس می‌کردم من خود تبدیل به این عشق و این آرامش شده‌ام. من خود نور گشته و عشق نامشروط شده بودم. واقعاً احساس عجیبی بود. من احساس می‌کردم که خودم هستم، روحم. ولی با این حال من تمام احساسات و عواطف دور و اطرافم بودم. من یک وجود منفرد بودم ولی هم‌زمان تمام چیزهایی بودم که در اطراف من بود. من یک چیز، ولی همه‌چیز بودم! مانند این بود که نور همزاد من بود، همسر و هم‌روح من. در حقیقت احساس می‌کردم که من با آن نور و عشق همسان و برابرم



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

برای من قطعاً نور چیزی بالاتر (و دوردست) مانند آن‌چه مذاهب القاء می‌کنند نبود. بسیار بیشتر از آن، نور خود من بودم، خود روح من! نور، تمام آن‌چه تاکنون حس کرده بودم و احساسی که در دیگران به وجود آورده بودم بود. خوشحالی و ناراحتی، سرور و درد، عشق و گناه ... نور همهٔ جهان بود در تمامیتش و ... نور، حقیقت بود. نور جزئی از من و من جزئی از نور بودم.}{تجربه نزدیک به مرگ از زبان کارن؛ من به صعود خود ادامه می‌دادم تا جایی که کره زمین را از بالا می‌دیدم و آن هم مرتب کوچک‌تر می‌شد. من شروع کردم که ارتباط و اتصالی کامل را به تمامی موجودات و مخلوقات حس کنم، به تمامی مردم، همه گیاهان، همه سنگ‌ها و صخره‌ها، و همه‌چیز ... و ... می‌توانستم ببینم که چطور همه ما به هم متصلیم، و بخشی از یک‌دیگر هستیم، و بخشی از خداییم...



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

احساس عشق بسیار زیادی می‌کردم و لذت و سروری را حس می‌نمودم که قابل شرح و توصیف نیست. من حقیقتا واژه‌های مناسب را پیدا نمی‌کنم که توضیح دهم چقدر کاملا در سرور و خوشحالی، در کمال و بی‌نقصی، در تمامیت، و بخشی از همه‌چیزهایی که حس می‌کردم و می‌دانستم بودم. قبل از مرگم من همه‌چیز را مورد سؤال قرار می‌دادم، ولی در این‌جا من همه‌چیز را می‌دانستم و دیگر سؤالی برایم وجود نداشت.} امام رضا علیه السلام فرمودند: در روز قیامت، خداوند بنده‌اش را در برابرش قرار می‌دهد و اعمالش را برایش عرضه می‌کند و بنده به کارنامه اعمالش می‌نگرد و اولین چیزی که می‌بیند گناهانش است و به همین خاطر رنگش دگرگون می‌شود و شانه‌هایش به لرزش می‌افتد. سپس نیکی‌هایش در برابرش عرضه می‌شود و با دیدن آن شاد می‌شود...



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

سپس خداوند عز و جل می‌گوید: گناهان آنان را به نیکی تبدیل کنید و آن را به مردم نشان دهید. بعد از این که خداوند گناهانشان را تبدیل به نیکی کرد، مردم می‌گویند: آیا این‌ها حتی یک گناه نداشتند! و این منظور از آیه «یبَدِّلُ اللَّهُ سَیئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» است. {تجربه نزدیک به مرگ از زبان ماریون؛ نور همه‌چیز را عمیقاً راجع به من و اعماق روحم می‌دانست. نور به تمام خوبی‌ها و بدی‌هایی که من در حق خود و دیگران انجام داده بودم آگاهی داشت. زندگی من از تولد تا مرگ و تمام تأثیراتی که بر روی دیگران گذاشته بودم به من نشان داده شد. در حقیقت در معرض جنبه‌های تاریک وجودم قرار گرفتن و دیدن نتایج تصمیماتم، زندگی من را (بعد از بازگشت به دنیا) به طرز چشم‌گیری تغییر داد. با این حال هیچ قضاوتی از سوی نور نبود. نور از هر گونه قضاوتی فرسنگ‌ها فاصله داشت...



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

او خردمندترین، بخشنده‌ترین و دلسوزترین انرژی و موجودی بود که تاکنون دیده بودم. بعضی او را «خدا» می‌نامند. من او را ابر قدرت عشق، آرامش، شفقت و خرد می‌نامم. به من اشتباهاتم نشان داده شدند، ولی احساس می‌کردم که کاملاً بخشیده شده و هنوز هم مورد عشقی عظیم هستم.} امام صادق علیه السلام فرمود: محمد صلّی الله علیه و آله و علی علیه السلام دو هزار سال پیش از آفرینشِ خلق، نوری در برابر خداوند جلّ جلاله بودند، وقتی فرشتگان آن نور را دیدند که منشأی دارد و پرتوی درخشان از آن منشعب شده است، عرض کردند: خداوندا و سرورا! این نور چیست؟ خداوند عزوجل به آنان وحی فرمود که این نور از نور من است، منشأش نبوت است و شاخه‌اش امامت، نبوت از برای بنده و فرستاده من محمد است و امامت از برای حجت و ولی‌ام علی، اگر آن دو نبودند خلقم را نمی‌آفریدم



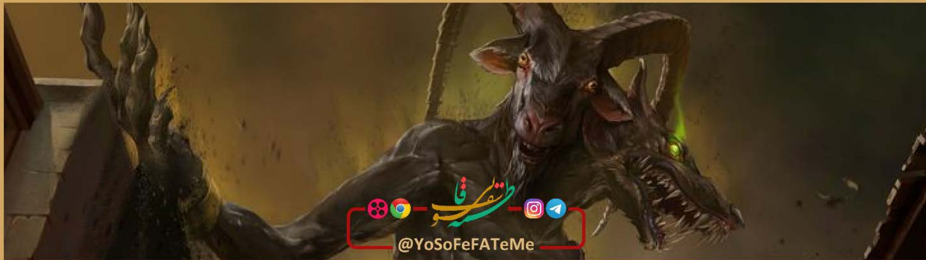
زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

تجربه نزدیک به مرگ از زبان ماریون؛ ناگهان در میان آن تاریکی بی‌نهایت در سمت راستم یک نقطه خیلی کوچک ولی بسیار درخشان را دیدم. این درخشان‌ترین و مخملی‌ترین چیزی بود که تاکنون دیده بودم. می‌توانستم لطافت خالص و حیات در شکلی بالاتر را در آن احساس کنم. این نوری سفید و زرد و فوق‌العاده درخشان و در حد غیرقابل باوری تسکین‌بخش و ارضا کننده بود. درخشندگی آن از خورشید به‌مراتب بیشتر بود، ولی با این حال چشمم را آزار نمی‌داد، بلکه به من راحتی و تسکین می‌بخشید. در نور میلیون‌ها جنبش پر از انرژی وجود داشت. دیگر به هیچ چیزی جز آن نور نمی‌توانستم توجه کنم و هرچه بیشتر به آن می‌نگریستم، سریع‌تر می‌چرخید و بزرگ‌تر می‌شد. به‌تدریج این نور من را در خود احاطه کرد. احساس می‌کردم سفرم به سمت نور میلیون‌ها سال طول کشیده که در یک ثانیه جمع شده است



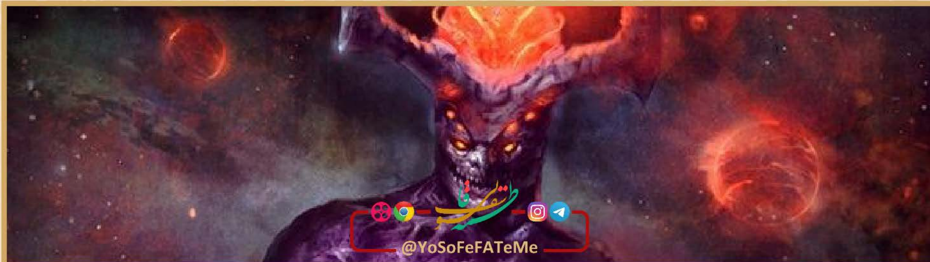
زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

امام باقر فرمود: هنگامی که خداوند بخواهد جان کافر را بگیرد، می‌فرماید: ای ملک الموت، با یارانت به سوی دشمن من برو که من او را به سوی دارالسلام دعوت کردم اما روی برگرداند و مرا نکوهش کرد و به من و نعمت‌هایم کافر شد و مرا بر عرشم شماتت کرد. جان او را بگیر و او را در آتش بینداز. گفت: پس ملک‌الموت با چهره‌ای زشت و سیاه به سوی او می‌رود. چشمانش برق وحشتناکی دارد و صدایش مانند رعد کوبنده است، رنگش مثل شب تاریک سیاه است و بدنش مثل شعله‌های آتش است. سر او در آسمان دنیا و یک پایش در مشرق و پای دیگرش در مغرب است و دو پایش در آسمان است. آهنی با او هست. گروه بسیاری با او هستند و پانصد فرشته او را یاری می‌کنند و به همراه خود شلاق‌هایی از دل جهنم دارند که شعله می‌کشد و با خود شعله سیاه و شعله‌ای از شعله‌های جهنم دارند. سپس فرشته‌ای از خزانه‌داران جهنم بر او وارد می‌شود که سحقطاییل نام دارد و جرعه‌ای آتش به او می‌نوشاند که هم‌چنان تشنه آن است تا این‌که به آتش وارد می‌شود. پس هنگامی که به ملک الموت نگاه می‌کند، چشمش تیز می‌شود و عقلش زایل می‌گردد



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

گفت: ای ملک الموت، مرا باز گردانید. ملک الموت می‌گوید: کَلّا إِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها می‌گوید: ای ملک الموت، پس مال و فرزندان و خانواده و عشیره و متعلقات خود را در دنیا به سوی چه کسی بخوانم؟ می‌گوید: آن‌ها را برای کسی جز خودت بگذار و به جهنم برو. گفت: با عصای آهنی ضربه‌ای به او می‌زند که در همه رگ و پی بدنش نفوذ می‌کند سپس او را می‌کشاند به طوری که جان او از کف پایش بالا می‌آید و وقتی به زانوهایش می‌رسد، به یارانش دستور می‌دهد و او را با شلاق می‌اندازند و دوباره بلند می‌کنند و قبل از خروج جانش سکرات موت را به او می‌نوشانند. گویا با هزار شمشیر به او ضربه زده‌اند و اگر قدرت جن و انس را داشته باشد، همه رگ‌های بدنش در مقابل او لب به شکایت می‌گشایند، از شدت درد عصای آهنی چند شعبه‌ای که بر پشم‌تر خوابانده می‌شود و به هر چیز که بخورد آن را از جا می‌کند و بیرون آمدن جان کافر از رگ‌ها و اعضا و مفاصل و موها بدین صورت است؛ پس وقتی که جان به حلقوم رسید، فرشتگان به صورت و پشتش ضربه‌ای می‌زنند و آن‌ها می‌گویند: بهشت بر شما حرام باد



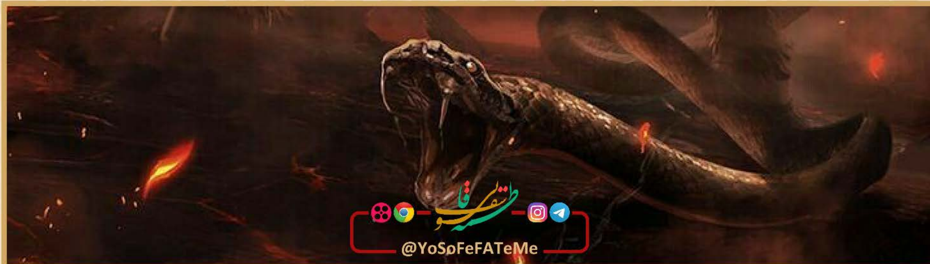
زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

و می‌گویند روح او از بدن جدا می‌شود و ملک الموت او را بین پتک و سندانی می‌گذارد و از ناخن‌هایش خون فواره می‌زند و آخرین چیزی که از او بیرون کشیده می‌شود چشمان اوست و بوی تعفن شدیدی از او به مشام می‌رسد که همه اهل آسمان از آن احساس اشمئزاز می‌کنند و می‌گویند: لعنت خداوند بر او باد، بر روح کافر بدبویی که از دنیا خارج شد و خداوند او را لعنت کند و لعنت کنندگان، او را لعن کنند و هنگامی که روح او به آسمان دنیا برود، درهای آسمان بسته می‌شود. {تجربه نزدیک به مرگ از زبان منفی فرانسایین؛ ناگهان دیدم موجوداتی بسیار مخوف که من نامشان را «فرشتگان تاریکی» می‌نامم دور من را محاصره کرده‌اند. آن‌ها با یک ریتم هماهنگ می‌خواندند: «بیرون از نور و به درون تاریکی...» من ادامه ریتم آن‌ها به یاد نمی‌آوردم. آن‌ها در حال پاره کردن و جر دادن من بودند، که دردناک بود. آن‌ها من را تکه تکه می‌کردند تا جایی که دیگر چیزی از من باقی نماند. در این حال ما در حال پرواز در راهروهای بیمارستان و به سمت بالا و سقف بودیم. در لحظه‌ای بعد من در جهنم بودم و به پشتم خوابیده بودم



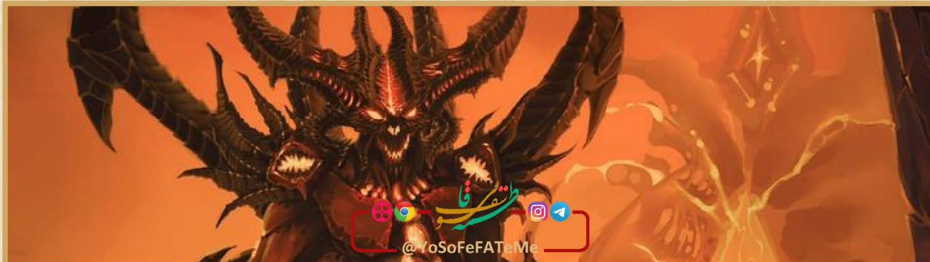
زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

در حالی که میله‌هایی بر روی من گذاشته شده و به من فشار می‌آوردند. می‌توانستم ناله و فریاد پر از اضطراب و درد روح‌های دیگر را در آن‌جا بشنوم. یک وجود شیطانی من را برای مدتی که چون ابدیت می‌نمود مورد سؤال و پرسش قرار داد. او می‌خواست بداند اعتقاد معنوی من چیست و من که را می‌پرستم. در ابتدا خیلی ترسیده بودم، ولی بعد از مدتی با آن‌ها ستیزه جو شدم و گفتم که چه کسی به آن‌ها حق این را داده که من را اسیر نگاه دارند. به آن‌ها گفتم که من به مسیح ایمان دارم و فکر نمی‌کنم که او به من صدمه‌ای بزند. ناگهان من از جهنم خارج شدم.}{تجربه نزدیک به مرگ از زبان جو؛ خاطره بعدی من این است که زندگی‌ام را عمیقا مرور کردم. موجوداتی که با من بودند به من جزئیات هر اشتباهم را نشان دادند. این مرور زندگی چنان با ریزترین جزئیات آن همراه بود که حتی نگاه‌های نادرستی که به کسی کرده بودم به من نشان داده می‌شدند. به من نشان داده شد که چطور رفتارم باعث رنجش دیگران شده است و این‌که این مسئولیت من است که مراقب پاسخ‌هایی که (در مقابل مشکلات زندگی/بدرفتاری دیگران) از خود صادر می‌کنم باشم



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

در آن‌جا بوی گندیدگی و تعفن مرگ به مشامم می‌رسید. صداهائی که من را می‌خواندند تبدیل به خندهٔ خبیثانه‌ای شدند و گفتند که نحوهٔ زندگی کردن من مرا به این‌جا آورده است. من پرسیدم کجا هستم و قرار است چه اتفاقی بیافتد؟ در پاسخ آن‌ها تنها به قهقهٔ خود ادامه دادند. من پیش خود فکر کردم که باید در جهنم باشم زیرا این شبیه آن‌چه خواهر من از تجربه نزدیک به مرگی که چند سال پیش داشت و برایم تعریف کرده بود نیست. افکار من با صدای بلند به من منعکس می‌شدند. صداها به من گفتند که برای من بهشتی نیست و بهشت من همین جا است و یکی از آن‌ها گفت که دیگر وقت خوردن است. در آن موقع حس کردم که به سمت دیواری در پشت سرم هل داده شده و دست‌های من به آن میخکوب شدند. من کاملاً برای دفاع از خود ناتوان بودم. من به سمت راستم نگاه کردم و دیدم که صداها از موجوداتی می‌آمدند که بین شکل یک هیولا و یک کُره از جنس مو مرتب تغییر شکل می‌دادند و زشت‌ترین چیزی بودند که من به زندگی خود دیده بودم. آن‌ها شباهت به چیزی داشتند که می‌توان به پیوند مار و خفاش تشبیه کرد



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

به اضافهٔ این‌که شاخ دار نیز بودند. بدن آن‌ها مانند مار بود ولی بال داشتند. دست و بازوی آن‌ها مانند خفاش می‌نمود و صورت آن‌ها نیز مانند مار بود و نیش داشتند. شاخ آن‌ها تیز بود ولی شبیه هیچ چیز دنیائی نبود. من دوباره سؤال کردم که چه خبراست. آن‌ها در جواب خنده‌ای خبیثانه سر دادند و گفتند که خفه شو، و ناگهان شروع به حمله به طرف من کردند. ناگهان چیزی که شبیه به یک توپ از جنس مو بود به سمت من آمد. من پیش خود می‌گفتم که چرا؟ مادرم کجاست؟ خدا کجاست؟ و در این حال حس می‌کردم که تکه‌های بدن من را جدا کرده و در دهان خود می‌برند. یکی از آن‌ها گفت «ما به تو گفتیم این‌جا بهشت توست و ما خدای توئیم!». نمی‌دانم چرا و از کجا، ولی ناگهان شروع به خواندن آیهٔ ۲۳ کتاب سرودهای تورات کردم و این باعث شد که آن‌ها متوقف شوند. یکی از آن‌ها گفت که این چیزها به من کمکی نخواهد کرد. من باز هم آیه‌ها را تکرار کردم: «خداوند شبان من است ...». با شنیدن این آیه‌ها آن‌ها به هم چسبیده و داد زدند «این‌جا کسی برای کمک به تو نیست» ولی من به خواندن آیات ادامه دادم



زندگی پس از زندگی (پایان حیات در دنیا و ورود به جهان آخرت و سرای جاودان و ابدی)

تجربه نزدیک به مرگ از زبان استیو گاردیپی؛ بلافاصله وارد یک تونل شدم و با سرعت در آن به حرکت درآمدم. در حالی که از تونل میگذشتم در سوی دیگر دیوارهٔ تونل دیوها و شیاطین و ارواح خبیثی را میدیدم که سعی میکردند من را ربوده و به سمت خود بکشند. ولی من ترسی از آن‌ها نداشتم، مانند وقتی که در یک باغ وحش از سوی دیگر حصار، یک حیوان وحشی و خطرناک را می‌بینید که سعی دارد به سوی شما حمله کند. شما از آن ترسی ندارید بلکه دربارهٔ آن کنجکاو میشوید. احساس نمی‌کردم آن‌ها ارواح انسان‌ها هستند، بلکه ارواح شیاطینی بودند که از بهشت رانده شده بودند. من درک کردم که جهنم، مملو از زجر و شکنجه‌ای غیرقابل تصور است و این اهریمنها و شیاطین در درد و عذابی غیر قابل باور به سر میبرند. آن‌ها برای بدست آوردن روح من تقلا کرده و میجنگیدند، ولی حتی این توانایی را نداشتند که بفهمند آیا روحی را گرفتهاند یا نه. به همین خاطر باید به طور کورکورانهای میجنگیدند و تلاش میکردند. در حقیقت آن‌ها هیچ‌وقت به طور کامل نمی‌توانند روح شما را داشته باشند زیرا روح شما در نهایت تنها متعلق به خداست...

پایان زندگی (مرگ) در دنیا

کافی: ضریس کنانی گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم: مردم می‌گویند آب فرات از بهشت خارج می‌شود. چگونه می‌شود درست باشد در صورتی که این آب از مغرب جاری است (یعنی سر چشمه‌اش مغرب زمین است) و در بین راه چشمه‌ها و جویبارهای دیگری به آن ریخته می‌شود؟ حضرت فرمودند: بلی من هم شنیده‌ام (مقصود شنیدن از پدران و اجدادشان می‌باشد) که خداوند در مغرب زمین بهشتی خلق فرموده است و آب فرات شما از آن خارج می‌گردد، و ارواح مؤمنین عصر هر روز به آن بهشت می‌روند و از میوه‌های آن می‌خورند و از نعمت‌های دیگر خداوند بهره می‌گیرند، و هم‌دیگر را ملاقات می‌کنند و چون فجر صادق طلوع کند از آن خارج می‌شوند. و در هوا میان آسمان و زمین در پرواز درآیند و رفت و آمد کنند و چون خورشید برآید، به گور خود رسند و در هوا با هم ملاقات نمایند و هم‌دیگر را بشناسند



بیابان حضرموت جایگاه ارواح کفار

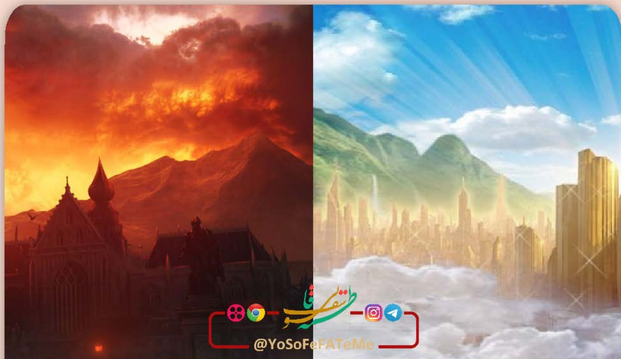
سپس فرمود: و خدا را دوزخی است در مشرق که آن را برای جایگاه کفار آفریده؛ که شبانه در آن از زقّوم بخورند و از حمیم بنوشند، و چون سپیده بدمد به سرزمینی در یمن بجهند به نام برهوت، که از همه‌ی آتش‌های دنیا گرم‌تر است، و در آن با هم ملاقات کنند و هم‌دیگر را شناسایی کنند و چون شب شود به آتش بازگردند، و پیوسته چنین باشند تا روز قیامت

قسمتی از تجربه نزدیک به مرگ از زبان سارا؛ سپس از جائی سر درآوردم که بهترین طوری که می‌توان آن را توصیف کرد یک دنیای نور است. همه‌چیز بسیار تمیز، درخشنده و براق بود، مانند الماس، و همه‌چیز به نور زنده بود. درختان، گل‌ها، و تمام گیاهان آن‌جا بسیار تازه و با طراوت و بدون کوچک‌ترین عیب و نقصی بودند. حتی یک برگ زرد یا شاخهٔ خشک روی آن‌ها دیده نمی‌شد. به جائی رسیدم که مانند یک درگاه بود، و نور بسیار درخشنده‌ای از آن می‌تابید، به طوری که نمی‌شد ماوراء آن درگاه یا اعماق نور را دید. با این حال نور چشم من را آزار نمی‌داد. وقتی از درگاه عبور کردم خود را از ۳ دید مختلف می‌دیدم و درباره هر چیز دیگر نیز دید ۳۶۰ درجه داشتم. خود را می‌دیدم که به سمت بالا و به سوی مرز ابر گونه‌ای صعود می‌کردم



عذاب سنگین در انتظار مجرمان درگاه الهی

تجربه نزدیک به مرگ از زبان سارا؛ اولین دری که من با آن مواجه شدم به طرف یک جهنم معمولی باز شد. در آن‌جا جیغ و فریادهای انسان‌هایی لخت که در یک منجلاب و فاضلاب جوشان گرفتار بودند به گوش می‌آمد. دیوها و حیوانات مردم را به هر روشی شکنجه می‌دادند. بوی تعفن و گرما غیر قابل تحمل بود، قسمتی از من مجذوب تنوع درد و رنج فلج‌کننده پایان‌ناپذیری که در انتظار این مردم است شده بود. تقریباً تمامی وجود من می‌خواست از آن‌جا به‌رود و من هیچ مانعی در انجام آن نداشتم. احساسم به من می‌گفت که هر که بخواهد می‌تواند از این‌جا رها شود. چیزی این انسان‌ها را اسیر نکرده است جز اعتقادشان به عملی آن‌ها را رنج می‌دهد



بهشت و دوزخ در انتظار انسان‌ها

طبرسی، از نافع، از عبدالله بن عمر روایت می‌کند که رسول خدا فرمود: هر گاه یکی از شما از دنیا به‌رود، جایگاهش صبح و شب به او نشان داده می‌شود. چنان‌چه بهشتی باشد، جایگاهش در بهشت و چنان چه دوزخی باشد جایگاهش در جهنم به او نشان داده و گفته می‌شود: این جایگاه توست تا زمانی که خداوند در روز قیامت تو را دوباره زنده کند

تجربه نزدیک به مرگ از زبان راجر؛ داخل مکانی تاریک شدم و هیچ‌چیز اطرافم نبود. اما نترسیده بودم. آن‌جا واقعاً آرام و آسوده بود. سپس در مقابلم شروع به دیدن تمامی زندگیم کردم مثل فیلمی که روی صفحه یا پرده انداخته می‌شود، از نوزادی تا بزرگسالی. بسیار واقعی بود! می‌توانستم احساسات افرادی را که سال‌ها با آن‌ها در ارتباط بودم را حس کنم. می‌توانستم احساسات خوب و بدی را که من در آن‌ها موجب شده بودم را دریافت کنم. قادر بودم آن‌ها را بهتر از آن‌چه خودشان تجربه کرده بودند، احساس کنم. آن‌جا حساب تمام کارهای من بود. بعد از پایان نمایش، همه‌چیز برای مدتی تاریک شد. سپس با دانشی که به دست آورده بودم فهمیدم که من لایق مکانی هستم که بهشت نام دارد بدون آن‌که بدانم بهشت چه شکلی دارد یا چه چیزی هست! احساس شگفتی از آرامش داشتم که قوی‌تر می‌شد



ملاقات ارواح در برزخ

محاسن: در حضور امام صادق علیه السلام سخن از ارواح مومنان به میان آمد، حضرت فرمود: ارواح مومنان در برزخ با هم ملاقات و دیدار می‌کنند. آن‌گاه شخصی با تعجب و شگفتی از حضرت پرسید: آیا ملاقات می‌کنند؟ فرمود: بلی، و با یک‌دیگر گفتگو می‌نمایند و هم‌دیگر را می‌شناسند. وقتی کسی را دیدی، می‌گویی فلانی است. {تجربه نزدیک به مرگ؛ وقتی به انتهای تونل رسیدم، توانستم مردمانی را ببینم. به نظر می‌رسید که از میان تنه با بالا هستند. اصلا نترسیده بودم. همه خندان و خوشحال بودند. چهره‌هایی را دیدم که می‌شناختم. پدرم و دو پدر بزرگم را دیدم. پشت سرشان بسیار تاریک بود و حضور بسیاری از افراد دیگر را در پشت آن‌ها احساس کردم.}

نوادر: رسول خدا صلی الله علیه و آله به یکی از یاران فرمود: حالت چگونه خواهد بود هنگامی که دو مامور قبر نزد تو بیاید؟ پرسیدند: یا رسول الله! دو مامور قبر که هستند؟ فرمود: دو فرشته‌ای که خشن و سنگ‌دل هستند؛ صدایی دارند چون رعد کوبنده، دیدگانی چون برق خاطف، برقی که چشم را می‌زند، موی بدنشان آن قدر بلند است که روی زمین کشیده می‌شود و با دندان خود زمین را می‌شکافند، و از تو سوال می‌پرسند. {تجربه نزدیک به مرگ از زبان سارا؛ دیدم که موجودی شیطانی با چشمانی بزرگ و دندان‌هایی عجیب آن شعله را احاطه کرد و رقص‌کنان در حالی‌که آب از دهانش می‌ریخت به طرف من آمد. نگاه‌ش ترس‌ناک بود، دندان‌ها را و زبان تیزش را به طرف من به هم می‌زد. من نمی‌دانستم به کجا از این موجود فرار کنم قبل از این‌که مرا به‌بلعد ولی انگار به زمین چسبیده بودم همان‌جا ماندم و چشمانم را بستم، و منتظر این شدم که توسط این موجود بلعیده شوم که متوجه شدم آن موجود بدون هیچ عکس عملی از من گذشت و با دید درونی‌ام دیدم که آن موجود در موقع گذشتن از درون من می‌خندد.}

محمد بن حمران، از زراره روایت می‌کند که از امام جعفر صادق شنیدم که ایشان می‌فرمود: به همراه هر انسانی دو فرشته هست که هر آن چه را که از دهان خویش خارج می‌کند، می‌نویسند و سپس آن را به دو فرشته‌ای که بالاتر از آنان قرار دارند، تحویل می‌دهند و آنان نیز تمامی نیکی و بدی‌های آن‌ها را ثبت می‌کنند و آن چه را که در قالب نیکی و بدی نمی‌گنجد، کنار می‌گذارند. {تجربه نزدیک به مرگ از زبان دبی؛ راهنماها دو کتاب به همراه خود و برای مطالعه من داشتند. کتاب اول درباره زندگی من بود. می‌توانستم صفحات آن را ورق بزنم و به اتفاقات مختلف (زندگیم) بنگرم و آن‌ها به من کمک می‌کردند که در مورد خوب و بد آن قضاوت کنم. تصمیمات خوب من توسط مردمی که در طرف دیگر پل بودند مورد تجلیل قرار می‌گرفت. صفحات کتاب بیشتر مانند فیلم بودند و می‌توانستم ببینم که هر تصمیم من چه اثری روی تمام افراد دیگر گذاشته است.}

امام صادق فرموند: آن‌ها در قبرهای خود خواهند ماند و از آن‌جا بیرون نخواهند گردید، هر کدام از آن‌ها که کارهای نیک انجام داده باشند و عداوت و عنادی از آن‌ها نسبت به ما ظاهر نشده باشد، از قبر او راهی به طرف بهشتی که خداوند در مغرب آفریده است، باز می‌گردد و روح و بشارت به قبر او می‌رسد. این چنین آدمی در قبر خود (جایگاه برزخی خود) زندگی می‌کند تا روز قیامت برپا شود، در آن هنگام در پیش‌گاه عدل خداوندی حاضر می‌گردد و به حساب کار او می‌رسند و خوبی‌ها و بدی‌های او را در نظر می‌گیرند، در این‌جا یا به طرف بهشت می‌روند و یا به طرف دوزخ ره‌سپار می‌شوند، وضع این‌ها بستگی به امر خداوند دارد

یوسف فاطمه



تجربه نزدیک به مرگ از زبان شارون؛ وقتی اولین‌بار مردم و سفرم به بهشت را آغاز کردم، تونلی ابر مانند را به یاد می‌آورم که به آن وارد شدم. تونل مستقیما به سمت بالا نمی‌رفت، بلکه بیشتر به نظر می‌آمد به دنیائی موازی می‌رود. من به آرامی در تونل حرکت می‌کردم، روشن بود ولی به نظر می‌آمد سایه‌هائی مثل شاخه‌های درخت اطراف آن را احاطه کرده است. احساس من چندان زمینی نبود و خیلی قوی‌تر بود. من از ورودی به «سمت دیگر» می‌رفتم، به سمت بهشت و خانه، به سمت خدا. این انتقال برایم اصلا عجیب نبود

تجربه نزدیک به مرگ از زبان شارون؛ همان‌طور که به اطراف نگاه می‌کردم تا با محیط آشناتر شوم، در فاصله نزدیکی برج‌ها و ساختمان‌های عظیمی را دیدم که همگی با رنگ‌های باورنکردنی و جذاب برق می‌زدند. آسمان با رنگ‌های مختلف از آبی تا بنفش می‌درخشید. دشت‌های سرسبز گسترده و درختان با شکوه بودند. این‌ها خلقت خداوند و همه در هماهنگی کامل بودند. به نظر می‌رسید همه نواحی زمین در بهشت یافت می‌شود اما مثل زمین نیست و بهتر است و همان کمالی را دارد که خداوند در ابتدا آن‌ها را آفریده است

یوسف فاطمه



تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: چون مرا به آسمان بردند فرشته‌ای دیدم که لوح نوری به دست داشت و پیوسته بی آن‌که به راست و چپ رو کند بدان نگاه می‌کرد، بر هیئت حریر بود، به جبرئیل گفتم: این کیست؟ گفت این ملک الموت است و مشغول جان‌گرفتن است، گفتم: ای جبرئیل مرا نزد او ببر تا با او سخن گویم. مرا نزدش برد و به او گفتم: آیا هر که مرده و می‌میرد تو جانش را ستانی؟ گفت: آری، گفتم: خود بالای سرش روی؟ گفت: آری، خدا همه دنیا را به مانند یک درهمی برای من مسخر کرده که در دست کسی باشد و آن را به‌چرخاند، هیچ خانه در جهان نیست جز این‌که من هر روز پنج بار در آن درآیم و به خاندانی که بر مرده خود گریند می‌گویم: گریه نکنید که من باز آیم و باز آیم تا هیچ کدام شما نمانید. رسول خدا فرمود: ای جبرئیل، مرگ بس است برای کوبنده‌گی؟ گفت: آن‌چه پس از مرگ است، کوبنده‌تر و بزرگ‌تر است



تمام مردم در یک سلطه

تجربه نزدیک به مرگ از زبان بیل؛ ما همه به هم متصل هستیم و این الگوی پیوند بخشی از یک کارکرد بزرگ‌تر است. انسان تنها مخلوقی است که در تصمیم‌گیری‌هایش تحت قانون علت و معلول است. دخالتی که نفس انسان در قوانین علت و معلول هستی می‌کند، باعث عدم تعادل شدیدی بین انسان و هستی می‌شود. از هم گسیختگی عمیقی بین آن‌که هستیم و چگونگی هماهنگی ما با چیزها وجود دارد. به جای زندگی در این دنیا، ما آن را تحت سلطه‌ی خود درآورده‌ایم. به همین خاطر ما دیگر بخشی از جهان نیستیم



عزرائیل موجودی بزرگ

تجربه نزدیک به مرگ از زبان بنی؛ من بالای بدنم شناور نبودم یا چیزی شبیه به آن. هر سه دفعه ناگهان متوجه می‌شدم که "در آن سو" هستم. نمی‌ترسیدم. اولین چیزی که دیدم یک چهره بود اما نه چهره‌ی مسیح بود، نه خدا و نه یک شخص روحانی. آن شبیه چهره‌ی "هستی" بود. به عبارت دیگر آن چهره شبیه تمام صورت‌هایی بود که در گذشته بوده‌اند و اکنون هستند، مرد و زن. چشم‌هایی شبیه تمامی چشم‌هایی که تا به حال بوده‌اند از مرد و زن. در واقع اگر چهره‌نگار پلیس از من می‌خواست او را توصیف کنم نمی‌توانستم

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که شخص در قبرش است، از او سوال می‌پرسند و هنگامی که ایمانش ثابت شد، قبرش به اندازه هفت ذراع گسترده می‌شود و دری به سوی بهشت بر او باز می‌کنند و به او می‌گویند: مانند عروس با روشنی دیده به‌خواب.

تجربه نزدیک به مرگ؛ ناگهان در فضا جایی که تنها موجود زنده من بودم در فضا معلق شدم. همه‌جا کاملاً تاریک بود، اما نور درخشانی مرا دربرگرفته بود. در واقع، من خود نور بودم و کل چیزی که زنده بود. هیچ‌چیز دیگری غیر از من وجود نداشت. لذت ناب و عشق بی‌قید و شرطی در وجودم جریان یافت، حس شکوهی که نمی‌توان آن را توصیف کرد. حسی مانند اوج لذت‌جنسی که بی‌نهایت زیاد بود. زمان مفهومی نداشت. فقط من بودم. من وجود داشتم. من بودم و دیگر هیچ. برای همیشه این‌جا بوده، خواهم بود و خواهم ماند





جایگاه اصلی برای زندگی

تجربه نزدیک به مرگ از زبان محمد؛ من در جائی از تجربه‌ام از یک تونل عبور کردم و با سرعت به سمت نوری درخشان حرکت کردم، ولی نمی‌دانم دقیقاً در چه نقطه‌ای از تجربه‌ام بود زیرا زمان برایم معنای خود را از دست داده بود. من به مکانی نورانی و دل‌نشین رفتم که احساس کردم خانه و وطن حقیقی من است و من به طور کامل به آن جا تعلق دارم و زندگی من در دنیا مانند تبعید یک نفر به جزیرهای دورافتاده و ناسازگار است. در این مکان گذشته و آینده و دور و نزدیک و تاریک و روشن معنائی نداشت وخاصیت خود را از دست داده بود. همه‌چیز عالی و در حد کمال به نظر می‌رسید

امیر مؤمنان به بازار بصره تشریف برده، مردم را سرگرم خرید و فروش مشاهده کردند، حضرتش سخت گریسته، آن‌گاه فرمودند: ای بندگان دنیا و کارگزاران آن! هنگامی که روزها به(داد و ستد) سوگند(های پی‌درپی) و شب‌ها به خواب (مرگ‌بار) مشغول بوده و در این بین همواره از عالم آخرت غافل باشید، پس کدام زمان در فکر زاد و توشه سرای دیگر خواهید بود؟ {تجربه نزدیک به مرگ از زبان محمد؛ من درک کردم که هر کسی که می‌میرد یک راهنما دارد. فقط بعضی از ارواح چنان در دنیای خود غرقند که هیچ وقت متوجه این راهنما نمی‌شوند. به عنوان مثال افرادی را می‌دیدم که سالیان زیادی بود که مرده بودند ولی هنوز نگران اموال خود یا مسند خود یا چیز دیگری از دنیا بودند و متوجه نبودند که مرده‌اند و روح آن‌ها هنوز در دنیا و روی زمین اسیر بود. فهمیدم که هر گونه وابستگی دنیائی شدید می‌تواند روح ما را حتی بعد از مرگ اسیر خود نگاه دارد}

هنگامی که خداوند آنان را قبض روح می‌کند، آن روح در قالبی به مانند قالب آنان در دنیا قرار می‌گیرد. آنان می‌خورند و می‌آشامند و اگر کسی نزدشان برود با آن شکلی که در دنیا داشتند، آنان را می‌شناسد. {تجربه نزدیک به مرگ؛ اولین احساس، یک آرامش عمیق بود. بسیار آرام و بی صدا همراه با آسایش خاطری عظیم. هرگز روی زمین چنین احساس باور نکردنی از آرامش نداشتم. شدت این احساسات آنچنان بود که می‌فهمیدید که به هیچ شکل مربوط به زندگی زمینی نیست. تمام نگرانی‌ها، اندیشه‌ها، ترس‌ها و نظرات زمینی‌ام از بین رفت. گویا تمام عمرِ بیش از ۴۷ ساله‌ی من اصلا وجود نداشته است. ژرفای این آرامش چنان باورنکردنی و فراتر از حد بود که آرزو می‌کردم روح خود را به خدا بدهم و انتقال به بهشت را بدون حتی یک پرسش بپذیرم. این تصویری از عشق خداست، رها شدن کامل و تام روح که آن‌را بدون هیچ سؤالی در دستان خدا می‌گذاری.}

ابن سنان گوید: حضرت صادق دست مرا گرفت، و به بیرون مدینه برد، سپس با پای مبارکش به زمین زد، من نگاه کردم نهری را دیدم که از یک طرف آن آبی جاری است از یخ سفیدتر، و در طرف دیگر آن شیری سفیدتر از یخ، و در وسط آن شرابی که از یاقوت زیباتر است، و من تا به آن روز چیزی زیباتر از آن شرابی که بین شیر و آب بود هرگز ندیده بودم. عرض کردم: فدایت شوم؛ این از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ و منبع آن از کجا است؟ حضرت فرمود: این‌ها چشمه‌هایی است که خداوند آن‌ها را در کتابش ذکر نموده است، این‌ها چشمه ای از آب، و چشمه‌ای از شیر، و چشمه‌ای از شراب است که جایگاهش در بهشت است و در این نهر جاریند. و من در کناره‌های آن نهر درخت‌هایی دیدم که دختران بهشتی با موهایی آویزان کنارشان بود، که به زیبایی آن هرگز ندیده بودم، و در دست هر کدام جامی بود که زیباتر از آن هرگز ندیده بودم، و آن‌ها از جام‌های دنیا نیستند





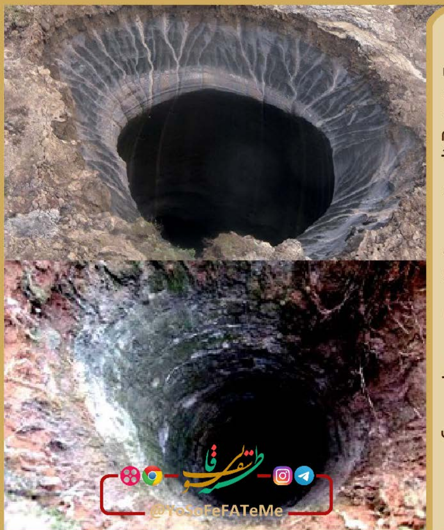
بهشت مکانی فراتر از تصور انسان

تجربه نزدیک به مرگ از زبان سارا؛ من دوباره به‌سمت بالای تونل پرواز کردم و دروازه‌های دیگری را امتحان می‌کردم. آن دری مرا مبهوت خود ساخت که زیبایی وصف‌ناپذیری در آن بود. در آن‌جا باغی سرسبز با فواره‌ها و آبشارهایی دیدم، جویبارها و پل‌هایی با رنگ‌هایی بسیار زیبا بر روی آن‌ها ساخته شده بود. تا توانستم زیبایی این صحنه را ستایش کردم. احساس آرامش و نظم خاصی داشت و من با شعفی وصف‌نشدنی به‌سمت آن حرکت کردم

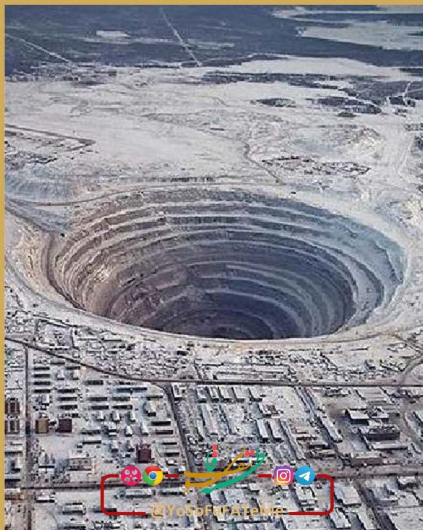


زنان حورالعین بهشتی فراتر از هر لذتی

تجربه نزدیک به مرگ‌از زبان پاتی؛ به محض ترک کردن بدنم ستونی از نوری بسیار سفید از بالا به درون اتاق آمد و از میان آن نور زنی زیبا با موهای سیاه و بلند که ردائی به رنگ سفید و هم‌چنین طلایی کم رنگ به تن داشت به پایین آمد. او دستانش را به سمت من گرفت و به من این انتخاب را داد که با او به سوی نور بالا بروم یا اینکه به بدنم باز گردم. در ابتدا خواهان رفتن با او بودم زیرا که آرامش و زیبایی بسیاری را تجربه می‌کردم. هم‌چنین همان طور که نور من را احاطه کرده بود هیچ دردی را احساس نمی‌کردم



امام صادق فرمودند: در پشت
یمن یك وادی است که به آن
برهوت گفته می‌شود، و در آن‌جا
سکونت ندارد مگر مارهای سیاه
و جغد؛ در آن‌جا چاهی است به
نام «بَلَهوت» که هر صبح و شام
ارواح مشرکین را به آن‌جا می‌برند
تا از آبی که چون فلز گداخته
گرم و چون چرك مخلوط شده با
خون است، بیاشامند
برهوت» نیز نام یك چاه »
عمیقی است در «حَضْرَموت» که
کسی قدرت پایین رفتن از آن و
رسیدن به قعر آن‌را ندارد.
حضرت علی فرمودند: «بدترین
چاه در روی زمین، برهوت
است». «برهوت» در سرزمین
«حَضْرَمَوت» در جنوب یمن، قرار
دارد؛ در آن چاه، مارهای سیاه،
عقرب‌ها، جغدها و حیوانات
وحشی آن‌قدر فراوان‌اند که کسی
قدرت عبور از آن‌را ندارد،
هم‌چنین دارای گرمای سوزانی
است که یک‌دقیقه از آن قابل
تحمل نیست



حضرموت قسمتی از جزیرةالعرب
در کنار دریای عمان است ،
بهره‌های کشاورزی در آن
سرزمین اندک است، ریاست
اداره آن در دست شیوخ
قبیله‌های آن است، شهرهای
معروف و مشهور آن تریم، قصیر
و یروم می.باشد. در شمال آن
بیابان وسیع احقاف است،
راه‌رفتن در آن به قدری مشکل
است که به علت وجود شن‌های
نرم فراوان حتی برداشتن
یک‌قدم هم ممکن نیست و
همان‌گونه که انسان در دریا غرق
می‌شود در شن‌های این بیابان
نیز مفقود می‌گردد
احقاف به بیابان بسیار وسیعی
می‌گویند که شن‌های بادی
فراوانی همه آن‌را احاطه کرده
باشد. آیه بیست و یکم از سوره
احقاف نیز در مورد همین بیابان
است، قوم عاد در همین بیابان
گرفتار آمدند. پس برهوت در
بیابان معروف به احقاف واقع در
حضرموت در کشور یمن است



انسان تا زمانی که در دنیا مشغول به زندگی است باید برای رفع نیازهای خود از ابزار و وسایلات مادی استفاده کند تا به سرانجام هدف خویش به‌رسد اما نباید وابستگی و جاودانگی را هم‌نشین اموال خود شرح دهد به دلیل آن‌که در زمان پایان زندگی‌اش(مرگ) دچار مشکلاتی جدی برای خود می‌شود مانند؛ عذاب‌قبر، سختی در جان‌دادن، از دست دادن پاداش بزرگ و حتی کافرشدن به خدا و رسول‌ش... جدا از این مسائل، وسایلات و ابزارات دنیا دیگر کارایی جدی برای کالبد برزخی در آخرت ندارد به طور مثال اگر انسان می‌توانست بعد از مرگ خودرو یا مرکب خویش را همراه خود منتقل کند در مقابل توانایی فوق‌العاده‌ای به نام طی‌الارض که در کالبد برزخی است، بدین وسیله می‌تواند در یک لحظه از مکانی به مکان‌دیگر منتقل شود و دیگر آن وسیله‌مادی چه استفاده‌ای ارزشمند و سودمند در برابر این دارد



من مرگ را می‌توانم پایان زندگی در دنیا و شروع زندگی در آسمان‌های بالاتر و سطحی والاتر از عالم وجود نام‌گذاری کنم. انسان با ورود به مرحله‌ی جدید از زندگی، سرآغازی شگفت‌انگیز از ماجراجویی برای جستجو و کشف اسرار گیتی و کائنات قدم بر می‌دارد که به پیداکردن عجایب و علومی فراتر از سطح فکری هر موجود دنیوی می‌پردازد به همین جهت حیات جاوانه خویش را وسعت می‌بخشد. زمانی‌که انسان روح خود را از کالبد فرسوده‌ی دنیا به کالبد مدرن و هوشمند برزخی می‌دهد تازه متوجه آن می‌شود که مکان اصلی زندگی کجاست، تازه درک می‌کند که معنا و اصلیت حیات را، می‌فهمد هر آن‌چه که در دنیا بود جزء سرگرمی و فریب نبود سپس لذت و آرامشی که از نور جلالیت خداوند بر او قالب می‌شود بدین وسیله تمام سختی‌ها و اندوه‌های کوبنده دنیا را نابود می‌کند و نشاطی سرشار از نسیم بهار زندگی را به آن می‌چشاند